

بررسی محتوای کنایه های غزلیات منزوی

معصومه صالحی طریقی^۱، دکتر احمد ذاکری^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۲/۲۷

چکیده

کنایه یکی از مهمترین و تأثیر گذارترین عنصرهای زیبایی سخن است که اکثر شاعران به آن توجه داشته و به تناسب سخن خود از آن بهره ی کافی برده اند. یکی از این شاعران حسین منزوی است او که خود، به خوبی زبان را می شناسد و با زبان نرم و لطیف شعرش دل و جان مخاطبش را تسخیر می کند، برای ارتباط بیشتر با خواننده، کنایه را نیز به طرز ماهرانه، به خدمت کلام می گیرد. در بررسی غزلیات منزوی، به این نکته پی می بریم که او سنت های بومی و کهن و آداب و رسوم و باورهای عامه را خوب می شناسد و با استفاده از آنها و آمیختن این باورهای دیرینه ی کهن سرزمین مان، با زبان امروزی توانسته کنایه های بسیار زیبایی خلق کند که نه تنها به پیچیدگی کلامش منجر نشده؛ بلکه زبان گیرا و دلنشین او را مردم پسندتر ساخته است. جان مایه ی کنایه های منزوی، مسایل سیاسی و اجتماعی و عاطفی و در مواردی مربوط به زندگی روزمره است که برخی از فرهنگ گذشته وام گرفته شده و برخی دیگر مربوط به فرهنگ معاصر است. این مقاله می کوشد تا زاویه ی از زوایای کنایات منزوی را که با اندام های بدن پیوند دارد واکاوی نماید.

کلید واژه: کنایه، منزوی، اعضای بدن انسان، شعر معاصر.

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

masomehsalehiv05@gmail.com

۲- دانشیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. (نویسنده مسئول) ahmad.zakeri94@gmail.com

در آمد

حسین منزوی یکی از شاعران یکه تاز عرصه غزل نو می باشد که با زبانی نو و مردم پسند، نامش در زمره ی غزل سرایان نامی به ثبت رسیده و ماندگار شده است او که با مردم زیست، با زبان آنان شعر گفت و زبان آنها را فهمید اکنون پس از گذشت سالها از زمان مرگش، اشعار او از دلکش ترین و دلنشین ترین هاست و راز ماندگاری آن خلوص و صمیمیتی است که در بیان و زبانش موج می زند. او به زبان فارسی آشنایی کامل داشت و آداب و رسوم و اصطلاحات عامیانه و بومی آن را می شناخت و به همین دلیل در تمامی غزل هایش به فراخور موضوع به آنها اشاره کرده است. و چیره دستی او در نحوه ی کاربرد کنایه ها در اشعارش گواه بر این مدعاست.

ضرورت تحقیق

غزلیات حسین منزوی سرشار از واژه ها و اصطلاحات و ضرب المثل ها و کنایات نابی است که به پشتوانه ی فرهنگ و ادب غنی فارسی آنها را به کار گرفته است. با بررسی هر یک از این ها، می توان ظرفیت و قابلیت های شعر معاصر را بیشتر شناخت. به طوری که، با بررسی کنایه ها می توان به پیوستگی عمیق غزل نو با غزل سنتی پی برد زیرا در بسیاری از موارد شباهت های فراوانی در این زمینه مشاهده می شود. پس می توان به این باور رسید که غزل فارسی نه تنها به انتها نرسیده است بلکه با شیوه ای نو و به سبکی که با زندگی امروزی مطابقت بیشتری دارد به سمت قله های

ملزوم به لازم منتقل می شود و این مثل ادعای همراه با شاهد است. کنایه یا به جهت احترام مخاطب و یا برای ایجاد ابهام در شنوندگان و یا برای شکست دشمن بدون به جا گذاشتن راه نفوذ و یا برای منزّه دانستن گوش از آن چه آزرده می شوند و یا برای اغراض و لطایف بلاغی دیگری است.

چند تعریف از کنایه:

کنایه در لغت به معنی ترک تصریح و در اصطلاح علم بلاغت عبارت است از لفظی که معنای غیرحقیقی آن مورد نظر باشد، ولی به دلیل این که قرینه ای ندارد تا از اراده ی معنای حقیقی جلوگیری کند، جایز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود؛ مانند «زیدطویل النجاد» (بند شمشیر زید بلند است) منظور این است که زید شجاع و بلند قامت است. (هاشمی: ۱۳۷۸: ۲۰۸)

محمد خلیل رجایی در کتاب "معالم البلاغه" از کنایه دو تعریف ارائه می دهد. یکی از قول "خطیب دمشقی" صاحب کتاب "تلخیص المفتاح" که کنایه را "ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم ملزوم" تعریف کرده است و دیگری بنا بر مذهب سکاکی: "لفظی که اراده شود از آن لازم معنی اصلیش با جواز اراده معنی اصلی در حین اراده لازم" که البته قول اول مشهور و معروف تر است. کنایه در لغت به معنی ترک تصریح است، به همین دلیل یکی از شیوه های بیان غیرمستقیم محسوب می شود. مثلاً به جای آنکه به صراحت بگوییم "فلانی قامت بلندی دارد" می گوئیم "فلانی طویل النجاد است" یعنی بند شمشیرش بلند است. در واقع از لفظ "طویل النجاد"، بلندی قامت

که لازم معنی اصلی یعنی بلندی بند شمشیر است اراده شده است و در " کثیر الرماد" که در معنی اصلی یعنی کسی که خاکستر خانه اش زیاد است ولی از آن معنی کثرت ضیافت را که لازم کثرت رماد است اراده می کنند ، یعنی جواز اراده ملزوم که معنی اصلی باشد با اراده لازم. (رجایی:۱۳۷۹:۳۲۴)

در کتاب " الطراز " کنایه به این صورت تعریف شده است : " کنایه دوری از تصریح به چیزی است با آوردن مساوی آن چیز از نظر ملازمت ، تا شنونده به ملزوم آن منتقل شود " (علوی :۱۳۹۳:۳۶۱)

و " عبدالقاهر جرجانی " در " دلایل الاعجاز " می نویسد : " وقتی کنایه ای در سخن آورده شود بدین معنی نیست که بر ذات آن چه افزوده شود بلکه مقصود این است که در اثبات و پایدار کردن آن چیز افزوده گردد یعنی آن مفهوم را رساتر و مؤکدتر و شدیدتر بیان نماییم. " (جرجانی :۱۹۸۴:۱۰۲)

مرحوم جلال الدین همایی " در کتاب " فنون بلاغت و صناعات ادبی " کنایه را چنین تعریف کرده است: " کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح ، سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند . پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود. " (همایی:۱۳۸۵:۱۶۷)

فرق کنایه با مجاز

کنایه و مجاز از جهاتی باهم تفاوت دارند در کنایه گاه می توان معنای اصلی را نیز

اراده کرد، ولی در مجاز چنین برداشتی جایز نیست و اراده ی معنا و مفهوم مجاز مغایرت دارد البته گاهی در کنایه هم به دلیل خاص بودن موضوع، نمی تواند علاوه بر معنای غیر حقیقی معنای اصلی را نیز اراده نمود؛ مثل این آیات شریف: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر، ۶۷)

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵) که کنایه از قدرت کامل و توان غلبه و تسلط است. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۲۸۴)

در بیت زیر مجاز مرسل به کار رفته؛ به جای انسان واژه ی خاک را که عنصر سازنده ی او می باشد به کار برده است:

نشان هوشیاری بود در عصیان ابلیسی زمانی که ملایک خاک را تعظیم می کردند
(منزوی: غزل ۲۴)

فرق بین استعاره و کنایه

"ابن اثیر" کنایه را شاخه ای از استعاره می داند و در نظر او نسبت میان کنایه و استعاره نسبت خاص به عام است، یعنی هر کنایه ای استعاره است ولی هر استعاره ای کنایه نیست. تفاوت دیگری هم دارند بدینگونه که در استعاره لفظ صراحت دارد ولی در کنایه تصریح نیست و کنایه از ظاهر لفظ عدول کردن است. (ابن اثیر: ۱۳۵۹: ۵۹)

مراد از استعاره در اینجا استعاره ی مرکب است که ممکن است با کنایه اشتباه شود نه استعاره ی مفرد. فرق کنایه و استعاره ی مرکب در این است که استعاره ی مرکب مجاز است و لذا جمله، قرینه ی صارفه ای دارد که به خواننده می گوید کلام در معنای اصلی

این بیت منزوی به پاک کردن اشک چشم با آستین، به طور غیر مستقیم، و هم به بیت حافظ که زاهد قدح در آستین پنهان می کند اشاره دارد؛ که می فرماید:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
(حافظ، غزل ۴۱)

انواع کنایه بر اساس ساختار

از آن جا که شاعر گاه به جای موصوف، صفتی از او می آورد، یا صفتی را جایگزین صفت دیگرش می کند و یا صفتی را به موصوفی نسبت می دهد کنایه به سه قسم تقسیم می شود: کنایه از موصوف، کنایه از صفت، کنایه از نسبت (اسنادی) کنایه از موصوف: وقتی به جای بیان نام چیزی یکی از صفت های آن را می آوریم این صفت را کنایه از آن موصوف قرار می دهند "منظور از صفت در این جا، صفت دستوری نیست بلکه صفت معنوی یعنی اسم یا گروه اسمی که یکی از ویژگی های اسم دیگری را بیان کند صفت آن به شمار می آید" (عقدایی: ۱۳۸۱، ۱۸۹) کنایه از موصوف با دو روش نشان داده می شود:

الف: ذکر یک صفت و اراده ی موصوفی معین: بعضی از صفت ها به یک موضوع معین اختصاص دارند بنا براین هرگاه این اوصاف ذکر شوند آن موصوف معین تداعی خواهند شد.

حاصلش تکرار من تابی نهایت بوده است این مقابل ها که با آینه چشمان کرده ام
(همان، غزل ۳۷۶)

در این بیت شاعر به آئینه‌های مقابل که شیء را تکثیر می‌کنن اشاره می‌کند. آئینه چشمان کنایه از روشن بینان عمیق نگر است و صفتی است که به جای اشخاص مشخصی (معشوقان) که شاعر در نظر داشته، قرار گرفته است.

وقتی که می‌کنند از تن پوست را نیز گویا تو را زان پوستین پوشان کسی نشناخت
(همان: غزل ۱۴۵)

پوست کندن از تن کسی: کنایه از طعن زدن و عیبجویی کردن (ثروت: ۱۳۷۹: ۱۰۰)
پوستین پوشان: کنایه از بدگویان و عیب جویان (ثروت: ۱۳۷۹: ۱۰۰)
منظور از پوستین پوشان، اشخاص ریاکار و پرتزویری است که با داشتن عیوب فراوان در خود، از دیگران عیب جویی می‌کنند که از مصدر پوستین پوش به صفت عیب جویی و ریاکاری می‌رسیم.

ب: ذکر چند صفت و اراده‌ی موصوفی معین:

گاهی چند صفت باهم به یک موصوف اختصاص می‌یابند و بر آن دلالت دارند به طوری که بیان آن چند صفت، به یاد آورنده‌ی موصوفی مشخص باشد (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۰)

سلام! آئینه‌ی آفتاب زاده‌ی من
صبح جبهه فروز جبین گشا

(منزوی: غزل ۴۴۳) ده‌ی من

می‌بینیم که در این بیت شاعر به جای ذکر نام معشوق، از چند صفت استفاده کرده است.

کنایه از صفت: در این جا شاعر صفتی را جایگزین صفت دیگری می‌کند.

ای خاکسار سر به ثریا زده رفیق!

وی کیمیای طعنه به عنقا زده رفیق!

(همان: غزل ۳۸۵)

در این بیت خاکسار کنایه از فروتن و مصراع دوم صفت کمیاب و با ارزش بودن را اراده کرده است.

کنایه از صفت هم دو گونه است: قریب و بعید

الف: کنایه قریب، همان طور که از نامش پیداست کنایه از صفتی است که در آن انتقال از صفتی به صفت دیگر بی واسطه باشد و این نوع کنایه گاه ساده است و واضح و گاهی برای دریافت آن، به اندکی تأمل نیاز دارد که به آن خفی یا پوشیده نیز گویند. (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۲)

بیشتر کنایه هایی که منزوی در شعرش به کار برده از نوع قریب است و به راحتی مفهوم آن در ک و دریافت می شود:

تنها دهان توست که دل را نمی زند قندی که در مکرر خود نامکرر است

(همان: غزل ۴۱۳)

دل زدن: کنایه از سیر کردن چیزی چنان که میل بدان چیز نماند. بلکه از آن تنفر به هم رسد. بی رغبت شدن. (ثروت: ۱۳۷۹: ۲۳۳) با توجه به زبان امروزی و ملموس اشعار منزوی، کنایه های به کار رفته، بیشتر از نوع قریب است و به آسانی قابل درک و فهم می باشد و در این بررسی کنایه ی بعیدی یافت نشد.

ج: کنایه از نسبت یا اسنادی

کنایه اسنادی یا کنایه در نسبت و فعل، گونه‌ای از کنایه است که در آن صفتی برای کسی یا چیزی اثبات یا از آن نفی می‌شود. کنایه اسنادی نوعی از کنایه از صفت است که در ساختار فعلی ظاهر می‌شود. (عقدایی: ۱۳۸۱: ۱۹۵)

تو پشت به پشتم بده و بی دغدغه بگذار تا هر دو جهان داشته باشد سر جنگم

(منزوی: غزل ۷۰)

پشت به پشت دادن کنایه از یکدیگر را یاری دادن (انوری: ۱۳۸۵: ۲۲۰) و سر جنگ داشتن: کنایه از دشمنی کردن

آه! می‌بخشی که چندی در گمانت داشتم من نبودم آن که چشم دل به راهش داشتی

(منزوی: غزل ۳۷۵)

چشم به راه داشتن: منتظر بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۴۰۳)

لازم به ذکر است که از بین انواع کنایه‌هایی که برشمرده شد، کنایه از نسبت یا

اسنادی در اشعار منزوی بیشتر از انواع دیگر به چشم می‌خورد.

منزوی و کنایه :

حسین منزوی را باید شاعر عاشقانه‌ها نامید. شعر او که با خلوص و صمیمیتی کودکانه، نمایش بلورین وجود اوست عشق خمیر مایه‌ی اصلی آن می‌باشد چنان چه در یکی از غزل‌ها، خود را با نام مستعار عشق معرفی می‌کند :

نام من عشق است ، آیا می شناسیدم ؟ نام من عشق است ، آیا می شناسیدم ؟

(منزوی:غزل ۳۶۲)

گویا عشق برای این شاعر تجلی یک اتفاق تازه بود که هر بار در غزلی نو آن را می سرود. حسین منزوی هرگز در ورطه ی تقلید از شاعران سلف گرفتار نشد. او با نگاه ظریف و موشکافانه ی خود، افق های جدید زندگی را کشف کرد و این کشف و شهود گرچه عارفانه نبود ولی با زبانی نو و گزینش ماهرانه ی واژه ها ،عشق زمینی را جلوه و جلایی دیگر بخشید .

او در روزگاری غزل گفت که گفتمان غالب بر شعر معاصر ، اندیشه ی مرگ غزل بود و شاملوی بزرگ رسماً اعلام کرده بود که : غزل شعر زمان ما نیست ، این حکم اول ماست ، و حکم آخر نیز . (عظیمی:۱۳۸۶:۶۱)

حسین منزوی با این اعتقاد که : تا روزی که حافظ چنین سزاوارانه بر قله ی بلند شعر فارسی نشسته است ، غزل نیز به زندگی سزاوارانه ی خود ادامه می دهد. غزل را پاس داشت و چنان حیاتی در کالبد کم رمق آن دمید که بی تردید روزگار درازی آن را وامدار خود ساخت. (همان:۱۴۹)

محتوای کنایه های غزلیات منزوی با هر موضوعی که باشد مستقیم و غیر مستقیم با کلام عاشقانه ی او گره خورده و شاعر با هنرمندی و به طور آگاهانه برای بیان سخنان عاشقانه ی خود، آن را به کار گرفته است. منزوی برای بیان مفاهیم ذهنی خود، گاهی در کل یک غزل از کنایه بهره برده است و این نوع کاربرد در اشعارش فراوان دیده می شود و این که در بسیاری

بغض در گلو شکستن کنایه از گریستن :

همدردی مرا و هم آوازی مرا صد بغض کهنه در گلوی ناودان شکست

در این بیت شاعر آرایه های حسن تعلیل و استعاره و کنایه را در کنار هم آورده است.

قوام چیزی شکستن کنایه از سست و ناپایدار شدن :

عشق من و تو بر اثر ماه و سال نیست تقویم ما قوام قدیم زمان شکست

(منزوی : ۸۷، غزل ۳۹)

در این بیت کنایه را با واج آرایبی ترکیب کرده است.

چنانچه می بینیم در این غزل، کنایه، آرایه ی غالب آن است و شاعر به راحتی و بدون آن که زبان و بیانش گنگ و نامفهوم شود از آن بهره برده است و از این نمونه ها، در آثار این شاعر فراوان یافت می شود.

مهم ترین دلیل کاربرد کنایه در اشعار حسین منزوی، استفاده از شیوه ای مطلوب برای بیان هنری اندیشه ها، عواطف و احساسات شاعرانه اش بوده است. وی به این وسیله ذهن خواننده اش را به تکاپو وا می دارد طوری که این تلاش، برای دست یافتن به حقیقت، احساس لذت در مخاطب پدید می آورد و ارتباط شاعر را با خواننده عمیق تر می کند. در بررسی اشعار حسین منزوی می بینیم که کنایه آرایه ی غالب در تمامی غزل هاست به طوری که شاعر به لحاظ موضوع و فضا، از این عنصر زیبایی

کلام، به صورت گسترده ای در شعرش بهره گرفته است. حتی در برخی از موارد، با توجه به فضای متنوع شعر، از خود خلاقیت ها و نوآوری هایی بروز داده است. برخی کنایات وی مخصوص فرهنگ شعر معاصر است و برخی دیگر کنایه های موجود در فرهنگ گذشته ی ماست و گاهی زیبایی این کنایات به دلیل استفاده از عناصر فرهنگ عامه و بومی است. برای نمونه:

سرسی گرفتن: کنایه از بدون دقت و تأمل لازم و یا از روی بی توجهی و سهل

انگاری (انوری: ۱۳۸۳: ۹۳۵)

اول دلم فراق تو را سرسی گرفت و آن زخم کوچک دلم آخر جدام شد

(منزوی: ۳۱، ۸۷)

و یا مانند:

آتش گرفتن: کنایه از سوزش یافتن عضوی از بدن از شدت درد و یا به شدت

ناراحت شدن و یا به هیجان آمدن (انوری: ۱۳۸۳: ۱۶)

تا صبحدم به یاد تو شب را قدم زدم آتش گرفتم از تو و در صبحدم زدم

(همان: ۳۱۹)

شاعر در این بیت علاوه بر کنایه، ایهام نیز بهره برده است. فعل "گرفتم" دو معنی

دارد: ۱- از تو سوختم ۲- آتش را از تو گرفتم

چند نکته در باره‌ی کنایه‌های شعر منزوی:

۱- کنایه‌ها را می‌توان به دو بخش سنتی و رایج در زبان فارسی و کنایه‌های امروزی و عامیانه تقسیم کرد.

۲- منزوی گاهی کنایه‌ها را در ظاهر تغییر داده ولی در همان معنای قدیمی به کار برده است.

۳- بعضی از کنایه‌ها، اصطلاحات عامیانه و رایج در زبان عامه است که در هیچ یک از کتب فرهنگ کنایات به آنها اشاره نشده است پس به ناچار، به معادل‌های هریک که در همان معنی یا مفهوم نزدیک به آن به کار رفته، رجوع شده است. یعنی می‌توان بعضی از کنایه‌های او را، با کنایه‌های معادل خود معنی کرد.

۴- برای بعضی از کنایه‌ها، نمی‌توان هیچ معادلی یافت به همین دلیل، با توجه به زبان امروزی و مفهوم کلی بیت، تفسیر شده است.

۵- منزوی در بعضی از ابیات، چند کنایه را در کنار هم آورده و نیز آرایه‌های مختلفی چون استعاره، تشبیه، واج آرایی، تلمیح و... را با هنرمندی تمام، به همراه کنایه، به کار گرفته است.

در این مقاله با بررسی کل غزل‌های منزوی، به ساختار کنایه‌هایی که با اندام‌های انسان پیوستگی دارد پرداخته و برای هر مورد به ذکر یک یا دو نمونه، بسنده شده است.

کنایه‌هایی مرتبط با اندام‌های انسان:

کنایه‌های موجود در شعر منزوی با استفاده از عناصر زنده یا بی‌جان طبیعت، عناصر

هر که خواهد که چو حافظ نشود سر گردان دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود

(حافظ: ۲۲۳)

و نمونه‌ای از سعدی :

من چرا دل به تو دادم که دلم می شکنی یا چه کردم که نگه باز به من می نکنی

(سعدی: ۶۰۷)

منزوی نیز همچون استادان سلف خود، با به کار بردن "دل" در معانی مختلف کنایه، تعبیر زیبایی خلق کرده است. چون موضوع اصلی غزل، عشق است و عشق، دو طرف عاشق و معشوق را لازم دارد و در این رد و بدل شدن احساس، بیشتر عاشق به وصف معشوق می پردازد کنایه های منزوی نیز، به تناسب حال و مقام عاشقانه ی او، به کار رفته است .

دل بردن کنایه از: او را عاشق کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۵۷)

ای یار دور دست که دل می بری هنوز چون آتش نهفته به خاکستری هنوز

(منزوی: غزل ۹۰)

شکسته بودن دل: کنایه از غمگین و نا امید بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۶۵)

دل برداشتن از کسی: کنایه از به آن بی علاقه شدن یا آن را ترک کردن و یا نا امید

شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۵۷)

شکسته باد دلم گر دل از تو بردارم

الا که از همگنانت عزیز تر دارم

(همان: غزل ۱۹۲)

دل به دریا زدن: کنایه از بدون توجه به چیزی یا خطر کاری به آن اقدام کردن

(انوری: ۱۳۸۵: ۶۶۰)

دریای شور انگیز چشمانت چه زیباست آنجا که باید دل به دریا زد همین جاست
(همان: غزل ۲۴)

داغ بر دل نهادن: کنایه از اندوهگین یا عزادار کردن کسی (انوری: ۱۳۸۵: ۵۵۵)

این که آن طرفه شقایق دل من کز سوزش داغ بر دل بنهد لاله ی نعمانی را
(همان: غزل ۲۵)

چراغ دل بر افروختن: کنایه از رسیدن به بخت و دولت و امیدوار شدن (ثروت: ۱۴۴: ۱۳۷۵)

چراغ‌های کهن دلم را دوباره بر افروخت که بعد از آن همه فترت کس به خانه می آمد
(همان، غزل ۲۰)

۱-۲- سر:

سر نیز یکی از پرکاربردترین مفاهیم به کار رفته در غزلیات منزوی می باشد. منزوی به
تقابل دل و سر توجه داشته است که یکی جای عشق و دیگری جای تفکر می باشد ولی
گاهی او، سر را به عنوان جای تفکر به کار برده بلکه محلی برای پرواندن عشق و علاقه و
هوس های عاشقانه ی دل به کار برده است. به عنوان مثال:

سر به دیوار زدن: کنایه از ابراز دلدادگی و ارادت و زبونی کردن و بی تابی کردن

(لغت نامه ی دهخدا)

چه کنم دل چو هوای تو کند شب همه شب سر اگر بی تو به دیوار غریبی نزنم

(همان: غزل ۲۷)

ای دل من سر مزن به سینه این سان ناشکیبا لحظه‌ای دیوانه جان آرام بنشین، خواهد آمد
(همان: غزل ۳۴)

سر به هوا بودن: کنایه از آن که کارهایش از روی اندیشه و تأمل نیست (انوری: ۱۳۸۵: ۹۲۵)

و هوای کسی را به سر داشتن کنایه از علاقه داشتن به او: (انوری: ۱۳۸۵: ۹۲۵)

اسیر سر به هوایی شوم هم از تو بتر اگر هوای یکی چون تو را به سر دارم

(همان: غزل ۱۹۲)

سر در پای کسی گذاشتن: کنایه از به دنبال او راه افتادن (انوری: ۱۳۸۵: ۹۱۳)

سر در پی ات چگونه گذارم که باز هم تو را به کف آرم

(همان: غزل ۱۸۶)

خم نشدن سر (معشوق در برابر عاشق): کنایه در برابر کسی تعظیم و کرنش کردن

(انوری: ۱۳۸۵: ۹۷۳)

در لحظه‌ی پسین هم هرگز نشد سرت خم کز دیر باز ای دوست این بود عادت تو

(همان: غزل ۷۱)

سر به گریبان بودن: کنایه از فکر کردن (ثروت: ۲۹۳: ۱۳۷۵)

دور از چاک گریبان تو آموخت به من گل من غنچه صفت سر به گریبانی را

(همان: غزل ۲۹)

ذهن:

۱-۳- گران بار بودن ذهن: کنایه از سنگین و سخت بودن. ناراحت و اندوهگین و

دل‌تنگ بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۳۲۱)

در خیابانی که از بوی تو سرشار است می‌روم وز یاد تو ذهنم گرانبار است

(همان: غزل ۱۲۳)

خاقانی این کنایه را چنین به کار برده است:

به سعد و نحس کاین آید آن دگر برود گذشت مدتی و خاطر م‌گرانبار است

(قطعات خاقانی: ۴۳)

۱-۴- جبین:

بر جبین نشان زدن: علامتی از آهن تفته بر حیوان یا آدمی زنند از جهت تمیز و

تشخیص دادن او (دهخدا)

نشان به نام خود ابلیس زد جبین مرا ز کبریای خود آکند آستین مرا

(همان: غزل ۳۴۰)

این بیت نیز به خلقت انسان و دشمنی آشکار شیطان با او اشاره می‌کند. در اینجا شاعر

کنایه را با تلمیح در آمیخته است.

۱-۵- پیشانی:

پیشانی بر خاک ساییدن: معادل جبهه سایی یعنی در برابر شخص بزرگی پیشانی

بر خاک نهادن به نشانه ی تواضع و فرو تنی (انوری: ۱۳۸۵: ۳۵۱)

وقتی به نماز شکر در پیشت پیشانی خود به خاک می‌سایم

(همان: غزل ۱۵۱)

پیشانی محل سجده و بر خاک نهادن آن، نشانه‌ی اوج تواضع و فروتنی در برابر پروردگار یکتا است. این بیت نشانگر توجه منزوی به اعتقادات مذهبی و عبادی است.

۱-۶-فرق:

تیشه به فرق خود زدن: معادل "تیشه به ریشه‌ی خود یا کسی زدن" در مفهوم از بین بردن او (انوری: ۱۳۸۵: ۳۲۰)

برای آن که تیشه را به فرق خود نشکند امید زیستن شو و برای کوهکن بمان (همان: غزل ۲۱۰)

۱-۷-گیسو:

گرو بردن از گیسوی پریشان: کنایه از پیشی جستن و سبقت گرفتن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۳۴۶)

تو نیستی و جان از غمت پریشانم پروانه‌ی گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

که می‌برم گرو از گیسوی پریشان (همان: غزل ۲۸)

۱-۸-چشم:

چشم در راه بودن: کنایه از منتظر و مشتاق آمدن کسی بودن (انوری: ۱۳۸۵: ۷۶۲)

شمیم پیرهنی با نسیم صبح فرست که چشم در رهم ای گل به بوی درمانت (همان: غزل ۳۸)

خورشید در چشم زندانی بودن از تعبیرات کنایی امروزی است که منزوی در برتر

دانستن روشنی چشم شخصی از خورشید به کار برده است :

شود تا ظلمتم از بازی چشمت چراغان مرادریاب ای خورشید در چشم تو زندانی

(همان: غزل ۱)

ستاره چیدن چشم کنایه از روشن شدن :

از باغ ستاره چیده چشم صد دسته گل از برای عشقت

(همان: غزل ۳۵)

۹-۱- دیده:

از دیده سفر کردن: کنایه از دور شدن از چشم و دیده نشدن (لغت نامه ی دهخدا)

از دیده سفر کردن آغاز ز دل رفتن هر بار اگر می شد این بار نخواهد شد

(همان: غزل ۳۳۱)

سعدی در این باره می فرماید:

دیگران چون بروند از نظر از دل بروند تو چنان در دل من رفته که جان در بدنی

(سعدی: غزل ۶۰۷)

۱۰-۱- قامت

خم شدن قامت: کنایه از طاق از دست دادن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۲۷۸)

خم نشد قامت رعنا بختک زلزله هر چند که آواری بود

(منزوی: غزل ۷۶)

۱-۱۱-ابرو:

به گوشه ابرو اشاره کردن : معادل به گوشه ی چشم اشاره کردن کنایه از اندک التفات و توجه کردن (لغت نامه دهخدا)

زند به راه تو طاق از کمان رنگینش
فلک به گوشه ی ابرو اگر اشاره کنی
(همان:غزل ۷۲)

منزوی به گوشه ی ابرو اشاره کردن را به جای گوشه ی چشم به کار برده است.
حافظ می فرماید:

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
چرا به گوشه ی چشمی به مانمی نگری
(حافظ:غزل ۴۵۲)

۱-۱۲-دست

بادست بسته گشودن: کنایه از کار عجیب و غریب کردن (ثروت:۱۳۷۵:۲۱۲)

دلا تو را به کسی می دهم که می شاید
دلا تو را به کسی می دهم که می شاید
(همان:غزل ۲۸)

دست نکشیدن از دامان:کنایه از کسی را رها نکردن (انوری:۱۳۸۵:۵۹۴)

با تو عهدی است دلم را که در این هنگامه
نکشد دست ز دامان تو تا جان دارد
(همان:غزل ۳۸۳)

حافظ نیز بیتی با این مضمون دارد :

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست ز دامن بدارمت
(غزل ۹۱)

از انجام آن خود داری کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۹۹۴)

وقتی تن از آن کندی دیوار فرود آمد
چون شانه تهی کردی آوار فرود آمد

(همان: غزل ۳۳۴)

(امانت بر شانه داشتن: کنایه از کاری را بر عهده داشتن (لغت نامه ی دهخدا)

ز خود چگونه گریزم که بار خویشتم
امانتی است هم از سرنوشت بر شانه

(همان: غزل ۱۱۸)

این بیت به سر نوشت انسان و خلقت او اشاره می کند که امانتی را که آسمان و زمین از پذیرفتن آن شانه تهی کردند انسان به دلیل ظالم و جاهل بودنش آن را پذیرفت. (محمدی: ۱۳۷۴: ۵۹) حافظ هم در این باره چنین می گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه ی فال به نام من بیچاره زدند

(غزل ۱۸۴)

۱۶-۱- ناخن:

با ناخن تنی را خراشیدن: کنایه از آزار اندک رساندن به کسی و معادل ناخن بر

یکدیگر زدن که در مفهوم اعتراض و ایراد گرفتن می باشد (ثروت: ۱۳۷۵: ۴۷۳).

شاید به ناخنی بخراشم تنی ولی
چون تیغی آختم به دل خویش می زخم

(همان: غزل ۳۰۳)

مرحوم دهخدا ناخن زدن را برانگیزانیدن و جنگ انداختن میان دو کس و همین

طور در معنای برداشتن مقداری اندک از غذا با انگشت‌ها یا چیز دیگر می‌داند. (لغت نامه‌ی دهخدا). و منزوی با توجه به مصراع دوم، در معنای آزار اندک و اعتراض به کار برده است.

۱-۱۷- نبض:

- نبض کسی را گرفتن: کنایه از واقف شدن به حال او و تسلط یافتن بر چیزی (ثروت: ۱۳۷۵: ۴۸۰)

ای تو پرستار شبان تلخ بیماریم! بیمارم عشقت چرانبض پریشان حیاتم را نمی‌گیرد

(همان: غزل ۵۸)

در این بیت منزوی به نبض گرفتن طبای قدیم برای تشخیص بیماری کسی اشاره می‌کند.

۱-۱۸- کمر:

شکسته شدن کمر: کنایه از ناتوان شدن و مغلوب شدن کسی (فرهنگ معین)

بعد از توای ستون توانای سرنگون برتال جامع علوم انسانی آواز خستگی کمر خانه را شکست

(همان: غزل ۶۶)

تا خوردن از کمر: معادل کاربرد "شکسته شدن کمر" در مفهوم عامیانه آزار دیدن و

دچار مصیبت شدن (فرهنگ معین)

خم نکردیم سر سرو به فرمان ستم گرچه با تیشه‌ی توفان ز کمر تا خوردیم

(همان: غزل ۳۹۰)

۱-۱۹- پا:

پا نهادن در راه: این کنایه معادل پا در رکاب است که در مفهوم مهیا و آماده ی

رفتن می باشد (ثروت: ۱۳۷۵: ۸۴)

برای آن که به شوق تو پانهم در راه شب است و چشم شباو یز با سحر دارم

(همان: غزل ۱۹۲)

پابه پاکردن: کنایه از مردد بودن (لغت نامه دهخدا)

دل‌م‌به‌و‌سوسه‌اش‌رفته‌بود‌و‌تجربه‌ام در آستانه‌ی تردید پابه پامی کرد

(همان: غزل ۳۲۵)

۱-۲۰- زانو:

زانو زدن کنایه از مغلوب او بودن، نشستن با ادب، چنان که در نماز

نشینند (ثروت: ۱۳۷۵: ۲۶۴)

عشق آمد و زانو زد پس چیدت و بر موزد آری تو که گل باشی گل خوار نخواهد شد

(همان: غزل ۳۳۱)

۱-۲۱- دهان:

دهان به دهان گشتن کنایه از در همه جا گفته شدن (انوری: ۱۳۸۵: ۷۵۳)

آوازه ات دهان به دهان می رود چو عشق بی آن که کهنگی پذیرد مثال تو

(همان: غزل ۱۳۹)

منزوی در سرودن این بیت، تحت تأثیر این شعر حافظ بوده، که گفته است:

منزوی با توجه به این کنایه ها ، ترکیب کنایی تازه ای خلق کرده است. در این بیت
منزوی با به کار بردن کلمات آتش،دیگ تفته ،جوشان شبکه ی معنایی ایجاد کرده
است.

و همچنین بغض را به دیگ تفته ای که انباشته از اشک است و منتظر سر رفتن و
جوشیدن می باشد تشبیه کرده است.(ترکیب هنرمندانه ی کنایه و شبکه ی معنایی و تشبیه)

۱-۲۴- حنجره :

ناله در حنجره زندانی بودن: کنایه از عدم توانایی در سخن گفتن و آواز خواندن

نای بی همدم تا به ابد ناله در حنجره ام زندانی است

(همان: غزل ۱۸۴)

۱-۲۵- دندان:

دندان زدن به چیزی : کنایه از طمع و توقع و خواهش آن داشتن و مشتاق بودن

به آن. (لغت نامه دهخدا)

مگر تدارک این شور و شر برای بشر همه به جزیه دندان زدن به سیبی نیست

(همان: غزل)

شاعر این کنایه را با کلمه سیب به کار برده و گویا اصطلاح عامیانه ی " یک گاز زدن "

را که به معنی بهره ی اندک می باشد در نظر داشته است.

و در مصراع اول با تکرار واج "ش" شلوغی و همهمه ی زندگی انسانی، برای یافتن

همچونی زهری و تریاقی که دید
همچونی دمساز و مشتاقی که دید
هر که او از هم زبانی شد جدا
بی زبان شد گرچه دارد صد نوا
۱-۲۸- نفس:

نفس بر کسی بستن کنایه: او را دچار عذاب و ناراحتی کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۶۱۸)

عجب که راه نفس بسته اید بر من و باز
در انتظار نفس های دیگری از من
(همان: غزل ۳۲۱)
۱-۲۹- جان:

از جان گره خوردن کنایه از پیوند عمیق داشتن :

بین من و تو این همه دیوار و من با تو
کز جان گره خورده است این پیوند جانانه
(همان: غزل ۱۰)
یک جان و دو تن کنایه از صمیمیت بسیار :

وصل این چنین خوش است که با دوست چون شدی

مصادیقی از کنایت یک جان دو تن شوی

(همان: ۴۱۰)

در این بیت منزوی به زیبایی ، با صراحت به کنایه بودن سخنش ، اشاره می کند .

مولوی می فرماید :

جان من جان تو جانت جان من
هیچ کس دیده است یک جان در دو تن
(مولوی: ۲۰۱۶)

اعصاب:

۲-۵- سمباده کشدن بر اعصاب: معادل اعصاب کسی را خط خطی کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۶۲)

خاطرات دهشت بار در توالی و تکرار روز و شب بر اعصابم می کشند سمباده

(همان: غزل ۱۲۸)

سمباده که سنگی سخت است که برای تیز کردن شمشیر و کارد به کار می رود (لغت‌نامه‌ی دهخدا) منزوی آن را در کنار اعصاب به کار برده است که می‌خواهد شدت آزرده‌گی و ناراحتیش را به مخاطب القا کند. (تجسم بر خورد جسم سخت بر جسم ظریف و لطیف)

ساختار این کنایه می‌تواند شبیه "سوهان روح بودن" باشد که در اصطلاح عامیانه کنایه از بسیار ناراحت کردن و آزار دادن کسی است:

گوش:

۲-۶- گوش خواباندن: معادل گوش کشیدن اصطلاح عامیانه در معنای گوش

کردن (انوری: ۱۳۸۵: ۱۳۸۳)

به خیره گوش بخوابان از این سوی دیوار صلای سم سمندان شهسواران را

(همان: غزل ۷)

کنایه‌ی این بیت به همراه واج آرایی به کار رفته است.

۲-۷- فال گوش بودن: اصطلاح عامیانه و کنایه از پنهانی و دزدیده گوش کردن به

گفت و گوی دیگران (فرهنگ معین)

شب رفت و آتش افسرد اما کسی نیاورد یک مژده هر چه ماندم آونگ فال گوشان

(همان:غزل ۲۸)

۲-۸- چشم بسته خواندن اصطلاح عامیانه در معنای احاطه داشتن بر چیزی :

کجاست قیس؟ کز این نامه چشم بسته بخوانم برای او همه ی فصل های در به دری را

(همان:غزل ۳۳)

شاعر در این بیت به داستان لیلی و مجنون (قیس بن عامر) نیز اشاره می کند و خود را عاشق تر از او می داند .

پلک:

۲-۹- پلک روی هم گذاشتن معادل کنایه ی چشم نهادن : چشم از کسی یا چیزی

بر هم نهادن ،چشم از چیزی گرفتن (انوری:۱۳۸۵:۴۰۱)

تامنواز دور میبینن پلکاشور و هم می زارن مار و غریبه میدونن اینابه قول گفتنی

(همان:غزل ۴۸)

نتیجه

با بررسی شعر و ادب پارسی از ابتدا تا کنون، در می بایم که شاعران به خوبی به جایگاه کنایه در کلام انسان واقف بودند و بعضی از آنها قامت سخنشان را با کنایه آراسته اند تا هم ذهن خواننده را به تکاپو و تأمل وادارند و هم tendی کلامشان به مذاق

افراد تلخ نیاید و اگر انتقادی بر مسایل مختلف جامعه دارند بدون دغدغه و با آسودگی به اصطلاح " حرف دلشان " را بگویند .

اشعار منزوی سرشار از کنایه های فرهنگ کهن و امروزی ماست که با هنرمندی توانسته در بطن کلامش به گونه ای به کار برد که نه تنها شعرش پیچیده نشود بلکه به زبان معاصر و عامه نزدیک تر شود .

در بررسی این کنایه ها، می توان به پیوستگی عمیق غزل نو با غزل سنتی پی برد زیرا در بسیاری از موارد شباهت های فراوانی در این زمینه مشاهده می شود. پس می توان به این باور رسید که غزل فارسی نه تنها به انتها نرسیده بلکه با شیوه ای نو به سبکی که با زندگی امروزی مطابقت بیشتری دارد به سمت قله های رشد و کمال خود در حرکت است.

در بررسی کنایه های اشعار منزوی می توان به چند نکته اشاره کرد:

۱- کنایه ها را می توان به دو بخش سنتی و رایج در زبان فارسی و کنایه های امروزی و عامیانه تقسیم کرد

۲- منزوی گاهی کنایه ها را در ظاهر تغییر داده ولی در همان معنای قدیمی به کار برده است.

۳- بعضی از کنایه ها، اصطلاحات عامیانه و رایج در زبان عامه است که در هیچ یک از فرهنگ های کنایات به آنها اشاره نشده است پس به ناچار، به معادل های هر یک که در همان معنی یا مفهوم نزدیک به آن به کار رفته، رجوع شده است.

یعنی می توان بعضی از کنایه های او را ، با کنایه های معادل خود معنی کرد.

۴- برای بعضی از کنایه ها، نمی توان هیچ معادلی یافت به همین دلیل، با توجه

به زبان امروز و مفهوم کلی بیت، تفسیر شده است.

با توجه به این که شاعران معاصر در اشعارشان از کنایه بهره ی فراوان برده اند ولی

متأسفانه در حوزه ی پژوهش ، به این مساله کمتر توجه شده و کتابی در این زمینه یا

نوشته نشده یا بسیار نادر و کمیاب است و همه ی اشعار شاعران معاصر بررسی نشده

است که جا دارد علاقه مندان به زبان و ادب فارسی معاصر، به پژوهش های در این

زمینه همت گمارند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بسامد کاربرد اعضای بدن انسان در مفهوم کنایی، در کل غزلیات منزوی		
ردیف	نام عضو	شماره ی غزل
۱	دل	۳۳۲-۹۰-۴۳۶-۹۱-۸۹-۸۵-۱۸۰-۲۸۹-۲۸۶-۲۵۶-۲۳۹-۳۲۵-۸۸- -۱۶۸-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۲۰-۱۰۱-۱۱۰-۴۱۹-۴۱۳-۳۵۳-۳۲۴-۳۲۳ -۱۹۲-۱۷۱
۲	سر	-۱۱۷-۴۲۰-۲۸۲-۳۴۹-۳۳۳-۳۳۱-۳۲۱-۳۱۷-۱۸۶-۱۸-۱۷۹ -۱۹۲-۹۰-۱۷۲-۱۷۱-۱۵۶-۱۴۶-۱۵۸-۱۳۲-۱۰۱
۳	دست	-۳۲۴-۳۰۲-۳۳۹-۱۶۳-۱۵۷-۲۰۷-۹۳-۳۲۳-۳۰۴-۴۳۲-۴۸-۱۸-۱۸۷
۴	پا	-۱۶۴-۴۳۲-۳۲۵-۹۲-۴۳-۳۱۰-۳۲۵
۵	چشم	۱۸،۳۴۰،۱۸۸،۳۸،۳۳،۳۰،۱
۶	شانه	۲۱۸
۷	دوش	۱۱۰،۲۸۹،۲۴،۷۵
۸	بازو	۴۱
۹	گردن	۲۶۱
۱۰	جبین	۲۳۲
۱۱	پیشانی	۱۵۱

۱۴۵	پوست	۱۲
۲۸.۳۲۹.۳۳۲	گوش	۱۳
۱۳۹	دهان	۱۴
۲۸.۳۹	لب	۱۵
۴۸	پلک	۱۶
۷۲	ابرو	۱۷
۳۳۱	دید	۱۸
۱۵۷.۳۱۷	زبان	۱۹
۳۲۱.۳۰۹.۲۴۶	نفس	۲۰
۵۸	نبض	۲۱
۳۳۱.۳۵۳.۴۱۰.۱۳۶.۲۳۷.۲۷۲.۲۹۶.۱۲۷	جان	۲۲
۳۰۷.۳۰۶.۴۱۰.۹۲.۴۲۳.۸۸.۳۱.۳۱۷.۱۵۷.۵۲.۳۳۱	خون	۲۳
۱۸۴	حنجره	۲۴
۳۲۱	مشت	۲۵
۶۶.۳۹۰	کمر	۲۶

۴۲۶	پشت	۲۷
۳۱۵	دم	۲۸
۲۸،۳۴	گیسو	۲۹
۱۴۵	دندان	۳۰
۷۶	قامت	۳۱
۳۰۳	ناخن	۳۲
۹۹	جگر	۳۳
۷۶	قامت	۳۴

منابع:

۱. ابراهیم نژاد، بهاره، حسین منزوی در قلمرو روایت، ۲۸۱ ص.، نشر ترفند، ۱۳۹۴.
۲. انوری، حسن، فرهنگ کنایات سخن، نشر سخن، چاپ سوم.
۳. ثروت، منصور، فرهنگ کنایات انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۴. خطیب دمشقی، تلخیص المفتاح، احمد امینی و خطیب قزوینی، نشر علمی کالج، ۱۳۸۹.
۵. جرجانی، عبدالقادر، اسرار البلاغه، جلیل تجلیل، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
۶. جمال زاده، سید محمد علی، فرهنگ لغات عامیانه، نشر ابن سینا ۱۳۴۱.
۷. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغت نامه‌ی دهخدا، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. رازی، شمس قیس، المعجم فی معاییر الاشعار العجم، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات زوآر، تهران، ۱۳۶۰، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. رجایی، محمد خلیل، معالم البلاغه، نشر دانشگاه شیراز، چاپ پنجم ۱۳۷۹.
۱۰. روزبه، محمد رضا، سیر تحول در غزل فارسی، تهران انتشارات روزبه، ۱۳۸۰.
۱۱. شفیع کدکنی، محمد رضا، صور خیال، در شعر فارسی، موسسه ی انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸.
۱۲. شفیع کدکنی، محمدرضا، ۱۳۶۸، موسیقی شعر، تهران، آگاه، چاپ دوم.
۱۳. شمیسا، سیروس، بیان و معانی، نشر فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

۱۴. شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، نشر فردوسی، چاپ اول ۱۳۶۹
۱۵. شمیسا، سیروس، ، سیر غزل فارسی (از آغاز تا امروز)، تهران، فردوس. ۱۳۶۲
۱۶. طوسی، خواجه نصیر ، اساس الاقتباس ، انتشارات دانشگاه تهران چاپ چهارم
۱۳۶۷،
۱۷. عظیمی ، محمد ، از پنجره های زندگانی ، نشر آگاه ، چاپ دوم ، ۱۳۸۶
۱۸. عظیمی ، محمد، فرهنگ مسأله ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی - نشر
قطره - چاپ سوم - ۱۳۸۲
۱۹. عقدایی ، تورج، نقش خیال ، نشر نیکان ، چاپ اول ، زمستان ۱۳۸۱
۲۰. فتوحی ، محمود ، بلاغت تصویر، انتشارات سخن، ۱۳۸۷،
۲۱. فلاحتی ، عاطفه، عبدالله پور ، فاطمه، فرهنگ کنایات در شعر معاصر ۱، نشر علمی
سینا، چاپ اول، ۱۳۹۳
۲۲. محمدی ، محمد حسین، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، ۱۳۷۴
۲۳. منزوی ، حسین، مجموعه اشعار، انتشارات نگاه، چاپ ۱۳۸۷
۲۴. هاشمی ، سید احمد، جواهر البلاغه ، مرکز مدیریت حوزه ی علمیه قم ، چاپ
اول، ۱۳۷۸،
۲۵. همایی ، جلال الدین، نشر هما ، معانی و بیان ، چاپ اول ، ۱۳۷۰.